

روزی چند با میرزا آقاخان اسرائیلی همدانی زیست آنگاه
 بیاکو رفت بعد از انجام مأموریت و نشر آثار حضرت عبدالبها
 عزیمت ارض عگا نمود و بسال ۱۳۱۷ پس از دسسال حرمان
 از محضر محبوب میثاق باز بوصول نائل گشت و ایامی چند
 در جوار فضل و عنایت بسر برده مراجعت بایران کرد .
 وبالجمله میرزایوسفخان پیوسته بخدمات تبلیغیه
 اهتمام ورزید و عده ای را در بلاد متنوعه تبلیغ کرد و
 آیات و مناجات بدیمه را باحال رقت و گریه بلحن مؤثر
 وجداب خواند و قلوب یار و اغیار را بسوی حق میکشید
 و مسافرتهای کثیره در بلاد ایران برای انجام مقصود مذکور
 کرد و در همان ایام که نزد شاهزاده عین السلطنه موظف
 و یادربعضی دوائر دولتی مستخدم و یادربمدرسه تربیت
 طهران محاسب و صندوق دار بود بتبلیغ و غیره از خدمات
 امر ابهی پرداخت و از طرف محفل روحانی بهائی طهران
 مکررا مأموریت برای برخی خدمات داخلیه احباب در بلاد
 یافت و بتبلیغ رفت و جمع حقوق الله نمود و اخیرا در سال
 ۱۳۴۰ سفری به حیفه کرده چندی در جوار عنایت حضرت
 عبدالبها زیست و هنوز در آنجا بود که چنانکه در بخشش
 سابق نگاشتیم مرکز میثاق از این عالم غروب فرمودند و بعد
 از چندی عودت بایران کرد و کما فی السابق سرگرم اقدامات

وخدمات در این امر بود تا در سال ۱۳۵۴ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفون گشت و از او خاندانی برجای ماند .

دیگر از مؤمنین آن حدود آقا محمدعلی بن ملا باقصر الموتی بواسطه فاضل قاضینی ایمان یافت و در فتنه قزوین که در بخش پنجم آوردیم فاضل به الموت رفته ماهی باوی بسود و دو ماه نیز در قز قلعه طکیش بماند بعد از حصول امنیت عودت کرد و آقا محمدعلی سفری بسال ۱۳۱۹ به ارض عگا رفته چندی در محضر حضرت غصن اعظم تشرف یافت و بوطن برگشت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ درگذشت .

دیگر حاجی یوسف عطار و آقا عبدالملی و غیره مسا و از وجهای احمای این دور حاجی نظرعلی (حاجی آقا بزرگ) خواهرزاده حاجی ابراهیم خلیل تاجری معتبر و صدیق و مشهور بامانت بود و دو بار یکی بسال ۱۳۱۶ و دیگر بسال ۱۳۲۹ به ارض مقدسه رفته چندی در محضر حضرت عبدالیهبها استفاضه کرد و عودت نمود .

و فیما بین این طایفه در قزوین میدرخشید و خدمات عالیه میکرد تا بسال ۱۳۳۷ درگذشت .

و حاجی محمد جواد تاجری معروف بود و سال ۱۳۱۱ بشرف زیارت ارض مقدسه و حضرت عبدالیهبها رسید و همدا

(۶۲۳)

در قزوین مورد تعرض اعدا خصوصا ملاها گردید چند آنکه
نخواستند اقامت کنند و ناچار امور خود را به برادرش حاجی
محمد رحیم واگذار کرده مهاجرت بتهران کرد و املاک سی
بخرید و ازدواج نمود و باغ وی در ایام احتفالات عمومی و
اعیاد محل اجتماع میشد و در حدود سال ۱۳۳۴ درگذشت
وملا حیدرقلی قدیم آبادی که نوبتی بحکم حاجی سید
جمال مجتهد ویرا چند ان زدند که مجروح و مد هوش گردید
و مدتی قرین بستر و ممالجه شد و عاقبت از قدیم آباد
مهاجرت بشهرستان نموده در سال ۱۳۳۵ درگذشت .

وصیرزا باقر (درویش مسعود) قزوینی الاصل که بلیاس
دریشی در بلاد اخری نیز ساکن بود و اواخر ایامش را در
تهران زیسته و درگذشت و قریحه شمریه داشت در مدح
وهجاء و غیره اشعار بسیار سرود و محض نمونه ابیاتی را
مندرج میداریم منها تضمینی از غزل خواجه حافظ
شیرازی است :

بلبل امروز صلا زد بچمنستان را

که سحرگاه گشودند در رضوان را

باید اندر سر پیمانہ نهم پیمان را

رونق عهد شباب است دگرستان را

میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را

(٦٢٤)

باید امروز اگر عاشق اگر بوالهوسی
با حریفان بچمن تازه نمائی نفسی
چون مرانیست بهر انجمنی دسترسی
ای صبا گر بجوانان چمن بازرسی
خداست از ما برسان سرو و گل و بوخانرا
مه اردیست بتا رشك بهشت استا جها
خوش بود ساخت گلگشت لب آب روان
خیز و ده جام میم بار غم از دل بستان
ای که برهه کشی از عنبر سارا چوگان
مضطرب حال گردان من سرگردانرا
باز دریاغ چو گل غنچه لبان میخندند
در خرابات مغان مغ بیچگان میخندند
زاهدان نیز بیاطمنه زنان میخندند
ترسم آن قوم که بر درد کشان میخندند
در سرکار خرابات نهند ایمان سرا
شکر لاله بر خم باب لقا شد مفتوح
دل از نغمه جانبخش بهایافتد روح
نیست غم گردلم از تیر ستم شد مجروح
یار سردان خدا باش که در کشتی نو
هست بادی که بآبی نخرود طوفان سرا

(٦٢٥)

دوش از دیرمغان مغیبه داد سروش
که زیمانۀ پیمان بها باده بنوش
آمدندی ز شحف یکسره ستان بخروش
گرچنین جلوه کند مغیبه باده فروش
خاک روپ در میخانه کنم مژگان را
ساقی اینک بقیام است و صراحی بسجود
بلبل آمد بغغان شاه گل پرده گشود
تا از این باده ننوشی ترسی بر مقصود
نشوی واقف یک نقطه ز اسرار وجود
گرتو سرگشته شوی دائره دوران را
ای بهائی که لقب بنده ابهی داری
این شنیدم سرامریک وارویا داری
و بهر جا که روی در دل من جا داری
در سر زلف ندانم توجه سودا داری
که بهم برزده ای کاکل مشک افشانرا
نازم آن خاطر جمعی که پریشان توشد
بود آباد هر آنخانه که ویران توشد
شه بود هر که زجان بنده فرمان توشد
ماه کنمانی من مسند مصر آن توشد
وقت آنست که بدرود کنی زندان را

(۶۲۶)

ساقی امروز بمسمود زخم ازلسی
دوسه پیمانہ بدہ تاکہ باآواز جلسی
سرکنند مدح بہا درعوض نادعلسی
حافظا صی خور ورندی کن و خوش باش ^{ولی}
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

و دیگر میرزا رضاخان و خاندان تسلیمی کہ از او برقرار
گردید خصوصاً میرزا محمدخان کہ ستارہ روشنی است و
خانوادہ روحانی و میرزا عبد العلی و غیرہم کہ تفصیل در این
مختصر نکتہجد .

و دیگر مشہدی تقی سلمانی کہ عائلہ در این امر برجسای
گذاشت . دیگر حاجی میرزا ابراہیم دوافروش کہ در جوانی
مسافرت با اسلامبول کردہ مدتی زیست معلومات فارسی و خط
نیکو و تحصیلات در لغت فرانسه داشت و ساز قانون ترکی
نیکو مینواخت و در همان حدود فائز بایمان بدیع شدہ
عودت کرد و بہ بلور فروش اشتغال جست و سفری بسارض
مقدسہ نمودہ چندی در جوار عنایت حضرت عبد البہاء بسر
برد مراجعت کرد و دواخانہ تأسیس نمود و عاقبت بسال
۱۳۲۵ درگذشت و هنگام دفن جسدش برخی از ملاء
وانبوه جہتال و اشرار فتنہ کردند و احباب ناچار شدہ جسد

را بخانه آقا محمد جواد فرهادی (وعموجان) دفن نمودند
دیگر میرزا غلامحسین راسخ از نجار تقریباً در سنین ۱۳۰۷
فائز بایمان گردید و برادر کبوترش میرزا احمد راسخ پنجاه
سالگی بمد ایمان آورد و عضو نباض و ذی اثر در جامعه
شدند و برادر مهتر در حدود سال ۱۳۵۲ با اتومبیل
بمزم زیارت ارض مقدس و عتبه حضرت ولی امرالله رفت
در قرب عکا بسقوط اتومبیل اینجهان را بدرود گفت و از آن
دو برادر خانواده واسعه راسخ برقرار است .

دیگر حاجی مونس سابق الوصف مدت چهار سال با
کسوت طریقت در بلاد و قری قدم زد و بطریق درویشان
و مصطلحات ایشان اشعار جذبه خواند و ناس را بشاطی
بحرا عظم کشاند و کم کم درویشانی چند دور خود گرد آورده
همراز و هم پرواز خویش ساخت . بنانچه در ایام سیر و سفر
در کربلا و بغداد و دیگر بلاد عراق بحاجی توانگر برخورد
که نیز مولداً و منشأً قزوینی بود و مجاورت کاظمین داشته
بکتابت اشغال میوزید و چند ماهی شد که به کسوت
درویشی در آمده طریق سیر و سلوک پیموده بریاضیات
نفسانیسه پرداخت ولی در عالم حیرت و ظلمات غفلت و
بی خبری قرار گرفته ره بجایی نبرده و در رویاهائی متوالیه
نوبد طلوع انوار هدایت یافت و در خلال آن احوال بملاقات

و کلمات درویش مونس و اصفاء کلمات و مناجات بدیعه که حاجی طایف در بلخن جذاب خواند و مشاهده احوال چهار تن دیگر نیز از درویشان که با ایشان بودند ایمان آورد و حاجی مونس با حاجی بوقده همدانی و موصده اصفهانی نوبتی در قریه امزاجرد همدان رایت تبلیغ برافراشتند و اهالی برآشفتنند و امیرتومان مالک قریه ایشانرا اخراج کرد و حاجی بالاخره در وطنش قزوین درگذشت و حاجی توانگر بسال ۱۳۶۱ در طهران وفات نمود .

و بالجمله شهر قزوین و اشتهارد و لکین و کسسه دره و قدیم آباد و محمدآباد ، امین آباد ، بایه مشتمل بر محافل روحانیه و جمعیت بهائی بودند و مرکز کل محفل قزوین قرار داشت و از جمله خدایان بهائی کثیره صادره از حضرت عبدالبهاء برای قزوین قوله العزیز :

" قزوین حضرت سمندر نار موقده و حضرت حکیم کریم و حضرت حاجی آقا بزرگ و حضرت حاجی عبدالکریم و حضرت آقا محمد جواد علیهم بسها الله الایهی .

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء از یاران آن کشور بینهایت راضی و مسرورم و خوشنود و ممنون زیرا در نهایت وحدت اند و در منتهای یگانگی و الفت و محبت هر یک دیگری را جانفشانه

است و هرنفس پاکی سائیرین را موهبتی تابناک ، ای کاش
 جمیع مدن و دیار چنین رفتار مینمودند و للکّل فیکم اسوة
 حسنة طوبی لمن تأسی بکم و اتبع اثرکم و سلك فی منهاجکم
 و تهافت کالفراش علی سراجکم باری آنچه بخواهم بیان
 صرت از احبای تزیوین نمایم تحریر نتوانم پس بهتر آنست
 که توبّه بملکوت اعلیٰ نمایم و طلب موهبت بی منتهی کنم
 تا در هر دم عنایتی بینید و در شرفی موهبتی مشاهده
 کنید . ای یاران عزیز عبد البها شب و روز بفرح و شادمانی
 و سرور و کامرانی بگذرانید زیرا جمال ابهی از شما راضی و
 این عبد مبتلا ممنون وقت سرور است هنگام جبراسست
 ایام شادمانی است و موسم کامرانی . الهمی الهمی
 هولاً عبادک المخلصون و عن غیرک معرضون و علی عهدک
 ثابتون قدر لهم کلّ خیر فی ملکوتک الابهی و ایدهم
 بجنود لم تروها و انصرهم یملأکک المقربین و اشهد
 ازورهم علی اموک النبین و اجعلهم آیاتک الکبریٰ بیسن
 الوری و کلماتک الثابتة فی الصّحف الاولی انک انت الکریم
 انک انت الرّحیم انک انت المزیز الوهاب ع ع "

قسم

تفصیل اوضاع و اعداد بهائیان شهر قم و حومه
 آنرا در بخشهای سابق آوردیم و در این دور جمعیتی بسیار
 از تقدّمین داشت و محض مقبره متمدن الدوله منوچهر
 خان که از اماکن متبرکه بهائیّه است محلّ توجه این طایفه
 بود که از قلم حضرت عبدالبها^ص صورت زیارتی در حقیقت بدست
 است و بهائیان حسب مرضی مرقوم آنحضرت همه ساله سه
 در ۲۸ شعبان بدانجا زیارت میرفتند .

و از مشاعیر بهائیان قی آقا سید اسد الله سابق الوصف
 بدنانکه نگاشتیم در ارض مقصود بود تا غروب شمس جمال ابهی
 واقع شد و آثار مخالفت اغصان و اعوانشان نسبت به غصن
 اعظم نمایان گشت پس از آنحضرت اجازت سیر در ایـرـان
 حاصل کرد و لذا در سال ۱۳۱۰ قریب نه ماه بعد از صعود
 عازم ایران شد و تقریباً دو سال بلاد و قصبات و قره را گشته
 اعلام تبلیغ برافراخت و از طریق اصفهان و یزد و شـیـرـاز
 همیشه عودت به عگا نموده در جوار حضرت عبدالبها^ص قرار
 گرفت و باز هنگامیکه مخالفت مخالفین مشتهر و از مطرودینش
 عامه احباب باخبر شدند اذن رجوع بایران گرفت و چون
 لسان ترکی میدانست او را مأمور تبلیغ در آذربایجان فرمودند
 و در آن سال ۱۳۱۸ با تپا می که بیلا د و قرای آذربایجان سفر

میکرد در مراغه نزد میرزا حسینخان بن میرزا حاجی آقابن
 الدخیل رسم قلمی از حضرت نقطه اولی یافته از روی آن
 صورت فتوگرافی برداشته اصل رسم را بمحضر حضرت
 عبدالبهاء فرستاد و در اردبیل چندی اقامت جست و بسا
 کثیری از اهالی مناظره و محاوره نمود و نزد خاص و عام
 مشهور شد و روزی جمعی از آخوندهای مدرسه بر وی هجوم
 بردند و چندان با چوب زدند و گمان نمودند سید مظلوم
 هلاک شد و دست از او کشیدند و حکمران علی اکبرخان
 بن قاسم خان والی باخبر شده مأمورین بفرستاد و اورا که
 نیم جانی داشت بدارالحکومه بردند و طلاب خبر یافتند
 نزد حاکم مجتمع شده طلب کردند که یا وی را تسلیم نماید
 تا سنگسار نموده بسزا رسانند و یا حکمران خود بآن عمل
 مبادرت کند ولی جهانبخش خان و تن دیگر از اعضاء
 دائره حکومت که بهائی بودند اصرار و التماس نمودند که
 سید مظلوم را بدست خونخواران تسلیم نکرد و جواب داد که
 ویرا به تبریز نزد ولیعهد و والی آذربایجان میفرستم تا
 آنچه صلاح داند مجری دارد و آخوندها ناچار ساکت
 شدند و باخوندهای تبریز خبر داده تحریض و تأکید
 کردند که اهتمام نمایند تا سید را بقتل آرند و حکمران ویرا
 با رفیقش میرزا عباس صراف اردبیلی تحت الحفظ به تبریز

فرستاد و محمدعلی میرزا ولیمهد و والی آذربایجان از مشاهده احوال سید مظلوم بفایت متأثر و برحاکم اردبیل متغیر گردید و فرمانداد سید را محترماً مستریحاً در محلی نگهدارند و آخوند های تبریز نزد ولیمهد مجتمع شده مطالبه نمودند که این سید بایی و بحکم علما واجب القتل و مهد برالدّم است ولیمهد جواب داد که تلگرافاً تکلیف او را از شاه خواستم و چون مریض است بحبس و غل نتوان انداخت و آخوندها همه روزه تجسس و تحقیق کردند و ولیمهد پس از چند روز سواران چندی را مأمور نمود که سید را براحت و آسودگی بطهران رسانند و بغلامان سیرده که اگر سید در اثناء طریق خواست فرار کند متمرّض نگردند و ازیت و مشقتی نرسانند و بدین رو غلامان در اثناء طریق راجعی وساعی شدند که بگریزد و بی زحمتی مراجعت نمایند و فهماندند که تنها بفرار نجات و خلاص تواند یافت و گرنه خطر قتل و هلاکت در پیش است ولی نگرینخت تا با غلامان بطهران رسید و بموجب مأموریت که داشتند ویرا بدرج خانه میرزا علی اصفرخان صدراعظم بردند و همینکه سید مظلوم را با کند و زنجیر نگریست به مأمورین تفییر و از ولیمهد گله نمود که چرا سید را در تبریزرها نکرد و بدین حال بطهران آوردند و فی الحال بفراشباشی خود که معین حضور لقسب

داشت دستور داد او را ببازار برده از عمامه تاج و راب
دو دست لباس مرغوب خریده طبس و محترم داشته درخانه
خود بحجره قابچی باشی منزل داد و شام و نهار مکمل و
مرتب رساندند و لاجرم مستخدمین و اعضاء دایره صدا رت
درغایت احترام و مهربانی سلوک کردند و همه روز خود
صدراعظم حین عبور تفقد و دلجوئی نمود و بفراشباشی
سپرد که از خروج و دخولش ممانعت نکند و علیهذا اسماً
محبوس بود و آزادانه درغالب مجالس و محافل احبباً نیز
حاضر میشد تا روزی که مقرر بود شاه بدیدار صدر اعظم آید
بوی سپردند که متجاهلاً در باغ عمارت قدم زند بنوعی که شاه
او را ببیند و او نیز چنان کرد و شاه را درحین مراجعت
نظر بر او افتاد و از صدر اعظم حال وی پرسید صدر گفت
این همان سید مظلومی است که ولیمهد تکه گرفته از تبریز
فرستاده شاه گفت نه در تبریز بلکه در اردبیل گرفتند مرخص
نمائید بیرون و شاه را دعا کند و صبح روز بعد صدر اعظم
لباده برك تن خود را با پنجاه تومان و چند گله قند روسی و
يك کروانکه جای در مجسمه گذارده بواسطه یکی از خواجه‌ها
نزد وی فرستاد و خود نیز بیپانه بیرون رفتن از خانه
به کریاس آمده چنین گفت آقا سید اینها مخارج سفرمگه
شما ست بردارید بروید و ما را از دعا فراموش نکنید و

ایستاد که قرآشان از وی چیزی نخواهند و بعد از استخلاص آقاسید اسد الله بنوع مذکور خطابی در نهایت بلاغت و حلاوت آمیخته بمزاج و اظهار صبر و عنایت در حق صدر اعظم از نظم حضرت عبدالبهاء صادر و واصل شد که حبس وی را در منزل صدر اعظم از باب حمل متقابلین مقایسه با حبس حاجی میرزا محمد تقی این ابهر در دست کامران میرزا فرمودند و او چند روزی در طهران ماند تا غلاب مذکور را بنظر صدر اعظم رساند و چند قطعه از قطعات خط میرزا محمد علی راهدیه داد و صدر صد تومان باو عطا کرده گفت بروید و دیگر سردر طسهران نمایند و التماس دعا دارم . لاجرم سفر به جنوب ایران کرده به بند رفت و بهنگا شتافته مشرف بحضور حضرت عبدالبهاء شد و پس از چندی عودت نموده مدت یکسال سفر به خراسان و عشق آباد و غیرتها نمود و مجللاً سواره و با نوکر بداههران برگشت و مجدداً بهنگا رفت و محضر عبدالبهاء تشرف حضور یافت و سپس تقریباً در سال ۱۳۲۴ ازنگا بایکی از پسران میرزایحیی ازل که محمد نام داشت و برای سخافت مشاعر و اعمالش ترکان دلی محمد میخواندند مراجعت با پیران کرد چه دلی محمد بی دربی از قبریس بهنگا رفته از حضرت عبدالبهاء و از مجاورین و مسافرین بدرخواست و اصرار تقوی بدست آورده در میخانه ها صرف مشروب و اعمال

ضمیمه مینمود و این برای نام مقدس امر ابهی در مرکز عگیا
 پسندیده نبود و حضرت عبد البها^۱ بموجب عطوفت و کسرم
 که شیخ کریمه اش بود او را راندن نخواستند و بایران
 و طهران گسیل داشتند و آقاسید اسد الله بوعد و نویدهای
 دلریا که راجع بمیرد ان پدرش در ایران برای وی حکایت کرد
 او را با خود تا طهران رساند و بنزد ازلیان راه نمود و خود
 در ایران بی دربی سفر و تبلیغ کرد و بالاخره در موقع
 انقلاب خاک عثمانی و تغییر اوضاع سلطنت و استخلاص
 عبد البها^۲ از حبس چهل ساله سفر بمحضر مبارک در مصر
 نمود و آنحضرت وی را بجای حاجی سید تقی منشاری که
 چندی عتدی ارسال مراسلات با احباً و واسطه^۳ و وصول
 و ایصال عرایض احباب و الواح مبارک بود و اخیراً فوت نمود
 نصب فرمودند و در پورت سمید متوقف و مباشر انجام وظیفه
 مذکور گردید پس در اسفار اروپا و امریکا و برا همراه بودند
 که غالباً مباشر طبیح خوراک و جای شد و بعد از مراجعت از
 اسفار مذکور به پورت سمید وی را بایران عودت دادند که
 مسافرتهای بی دربی در قفقاز و ترکستان روسیه و در بلاد
 ایران خصوصاً آذربایجان نمود و موجب بیداری اغیار و
 تکمیل احباب گشت تا در اثنا^۴ سفر در قفقاز با دچار استرخا
 شده خود را سریماً بطهران کشاند و در خانه آقامیرزا آقا

خان قائم مقامی رحل اقامت انداخت تقریباً دو سال بدان
 منوال زیست و میزبان محترم از او و واردين پذیرائی نمود
 و معالجه پرداخت و بالاخره در سال ١٣٤٠ در حالیکه
 از شدت پیری و زحمات و مشقات متنوعه اعصاب و قوی فرسوده
 و خسته شده نهایت ضعف یافت و مصدك کمال محبت و
 شوق و ذوق ایمانی نمایان بود بدرود حیات جسمانی
 گفت و جنازه اش را بانهایت احترام و اجلال و جمعیت
 بهائیان بقرستان و گلستان جاوید برده دفن نمودند
 و او زن نگرفته نسل و دودمانی برجای نگذاشت ولی الواحی
 کثیر که در شأنش صدور یافت پاید ار است و هم اشعار متنوعه
 بسیار از او که حیرت تخلص میگیرد بدست میباشد .

دیگر شهیدی حسین و شهیدی رضا برادران نداد
 سابق الوصف که بحال مذکور بودند تا در سال ١٣١٢^ی شهید
 رمضان نام فرزند صحن مقبره معصومه که همسایه ایشان بود
 و قسمتی از خانه خود را بایشان فروخت بشدت تمام بنسای
 تعرض گذاشت و با اتفاق زنی شبها در بام خانه بندای بلند
 شتم و لمن و سب همی گفت و با اینکه برخی از همسایه ها
 او را نصیحت کردند ممنوع نشد و بنام اینکه از گماشتگان میرزا
 علی اصغر خان صدراعظم است قیام بر اخراجشان کردند
 و بالاخره مظلومین معروضه تظلم بصدراعظم فرستادند و

جواب باین عبارت رسید * جناب سلاله السادات حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الحضرة میرزا سید علی، امین رضان نام اگر نوکر من و فرّاش صحن است ویرا بخواهیسد و تنبیه سخت کنید که بعدها مزاحم کسی نشود چه کار دارد که مردم چه کاره اند انگشت بخانه زنبور میکند البته تنبیه سخت کنید که بعدها اسباب زحمت نشود و اگر مرد فضول مرزه و جزیره عموی است نوکر من نیست جناب امیر الامراء المظالم محمد حسنخان امیرتومان حکمران قم زید عمره آنها را بیاورد و تنبیه سخت کند که دیگر مردم زحمت ندهند ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۲ * . و لاجرم شهدی رضان ترسیده با مظلومان موافقت نموده عذرخواهی بجای آورد و آنسان مدتی آسوده غنودند تا اینکه باز حاجی سید صادق مجتهد خبر یافت که ندانان مذکور وجوه حقوق بطهران میفرستند و حرص جمع مال و غضب ویرا تحریک کرد و برادران را بمحضر خود طلبید بازخواست نموده سقط گفت و حکم شد بـ بتکفیر و تعرض و تبعیدشان داد و پیروانش بایدان و قصد جانشان حطه بردند لاجرم برادران عریضه بطهران نزد صدراعظم فرستادند و جواب باین عبارت رسید * جناب امیر الامراء المظالم معظّم الدوله امیرتومان حکمران قم زید عمره این عریضه را ملاحظه نمایند و قدغن کنید کسی

(۶۳۸)

متعرض عارضین نشود بمیزان شرع مطاع کسی نمیتواند
تجسس باطن نماید ظاهرانقسم میگویند در اینصورت بجه
حق در صدر ازیت این اشخاص هستند البتّه آنها را
آسوده نمائید شهر ذیقمده ۱۳۱۳ *

ولی حکمران با ملاها همدست بود و اقدامی ننمود
و تعرض اعدا شدیدتر شد و آن مظلومان ناچار شده با آقا
سید عبد الله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد نزد اخلاص
و ارادت باختند و آن دو بحماییشان پرداختند و حاجسی
سید صادق بیش از پیش به خصمیت همت نهاد و بر منبر
مردم را بتعرض واداشت و برادران باز عریضه تظلم بطهران
فرستادند جواب چنین رسید: "امیرالامراء العظام معظم
الدوله امیرتومان حکمران قم زید عمره بیجهت اشخاص
مسلم را که نمیشود عنفاً متهم و مرتد کرد چه کار دارند
مردمان کاسب فقیر را ازیت نمود و حال اینکه جنابان
صتظایبان آقا سید عبد الله و آقا شیخ محمد حسن مجتهد
سلمها الله برصحت عقائد آنها واقف اند البتّه اشخاص را
که اسباب زحمت عارضین میشوند منع شدید نمائید که بمدها
بهیچوجه مزاحم حال عارضین نباشند ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳"
و حکمران فرائش فرستاده مانعیت از تعرض کرد ولی حاجسی
سید صادق کار را سخت تر نمود و حکم داد که بسرا دران

باید از شهر خارج شوند مظلومان چون دیدند که تظالم و ارسال عرایض ثمری ندارد سکوت و صبر پیشه کرده بماندند تا آنکه شبی در حالیکه به بستر خواب بودند جمعی از طلاب مدرس دینیه بامر میرزا ابوالحسن پیشینم از درب خانه شان هجوم برده خواستند بمنف ایشانرا نزد وی کشند و سمی کردند در خانه را بشکنند ولی بواسطه گریه و زاری زنان و صفار و همه و قیل و قال برگشتند و علی الصباح مظلومان باقاسید عبد الله مجتهد متظلم شدند و او کس بنزد حاجی سید صادق فرستاد نصیحت گفته تهدید کرد ولی سودی نبخشید و روز بروز احوال بیشتر و شرارت بر مزید گشت و لا جرم مظلومان عریضه تظالم بدربار سلطان جدید مظفرالدین شاه فرستادند و چند ماه جواب نرسید و امور بسختی گذشت تا جواب آمد جناب امیرالاعظم امیرتومان حکمران قم زید عمره البتسمه بر حسب امر جهان مطاع مبارک ارواحنا فداه در این باب رسیدگی نموده بمیزان شرع قدغن نمائید کسی متعرض عارضین نشود و آسوده باشند شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴ .

و چون ذکر میزان شرع بوده و دست آویز معاندین از ملامها شد صورت تلگراف را بحکومت نشان نداد و سکوت و صبر زیستند تا در شهر شعبان ابوالقاسم نام بنا را

که خانه اش مقابل خانه استاد محمد حسن نجار داماد
استاد محمد رضا نداف بود تحریک کردند که همه شب
بر پشت بام خانه برآمده اذان گفت و آحاد عائله ندافان
را نام برده سب و لعن راند و احدی از ایشان متعرض نشد
هرآشفته شبی بدرخانه رفته با سب و شتم اظهار داشت که
قاتل شما ضم و تهدید نمود و مظلومان علی الصبح نسزد
سید مرتضی نام بسته شیخ محمد حسن مجتهد رفته مآوقع
را گفته تظلم نمودند و سید مذکور بدر خانه ابوالقاسم رفته
کلمات شدید گفته تهدید نمود که اگر بعد از این شرارتی
از وی بریزد کند او را بسزا رساند و بتأ مذکور باحوال
شیخان گروهی را با خود همصد کرده نزد حاجی سید صادق
رفتند چنین شهادت دادند که ندافان از اجتماع اذان
مستکرمند و مانع از اذان گفتن شده کفر و ناسزا برزبان
راندند و حاجی سید صادق پس از لعن مکرر روی بحاضرین
نموده گفت حال دیدید که اینان کافرند ؟ فی الفور بروید
و صورت استشهاد تمام کرده بیاورید تا کارشان را خاتمه
دهم و ابوالقاسم بتأ مذکور و ملا عبد الله عطار و آقا سید
عبد الله از طلاب علوم دینی و ملا اصغر مکتب دار و سید
حسین شاگرد بتا و حاجی علی اکبر بقال و حاجی بقال
دست بدست داده بمدرسه رفته شهادت نامه تمام کردند